

نظرات سیوطی، غزالی و ابنیمیه در ردّ علوم عقلی

احسان آیتی، طلبه پایه ششم مدرسه علمیه خاتم الاوصیاء (عج)

چکیده: از مخالفان سرسخت علوم عقلی مانند فلسفه و کلام بخشی از اهل ظاهر بوده‌اند که با استناد به سیره صحابه هر گونه استفاده از علوم عقلی مانند فلسفه و کلام و منطق را حرام دانسته و با آن مقابله می‌نمودند و رده‌هایی در نقد آثار فلاسفه و متکلمین می‌نگاشتند. در این نوشتار با آرای سه تن از بزرگان اهل سنت یعنی سیوطی، غزالی و ابنیمیه در مخالفت با علم کلام و فلسفه و منطق پرداخته شده است که البته می‌تواند نشانگر آرای جمع بیشتری از علمای اهل سنت در این باره باشد.

کلیدواژه: منطق، کلام، سیوطی، غزالی، ابن‌تیمیه

مقدمه

بعد از ماجرای جنگ صفین و پیدایش خوارج مباحثی درباره ایمان و کفر سرگرفت. آیا کسی که گناه کبیره ای انجام می‌دهد مومن می‌ماند؟ کافر است یا فاسق؟ دامن زدن به همین مباحث و مشاجرات سیاسی باعث شد امت اسلامی تکه‌تکه شود و هر فرقه و حزب برای خود مبانی و ایدئولوژی ساخت و باعث پیدایش علمی به نام «کلام» شدند. البته هنوز این علم مدون و سازماندهی نشده بود.

البته عده‌ای مبدا «کلام» را پس از رحلت پیامبر و انتخاب خلیفه می‌دانند. به هر حال با مرور زمان این بحث‌ها گسترش یافت و «اصول عقاید» را در بر گرفت. تا قبل از خلافت عباسیان را «کلام نقلی» و از آن به بعد را «کلام عقلی» می‌نامند. که با ترجمه آثار یونانی در بلاد اسلامی کلام با منطق آمیخته شد. این نوع کلام را عده‌ای از دانشمندان اسلامی بر نتافته و شدیداً علیه آن تاخته‌اند.

از دلایل مخالفت این گروه با کلام نقلی میتوان این چند دلیل را برشمرد (نعمانی، 1328ش: 26)

1- محدثین فلسفه یونان را بد میدانستند و کلام را با فلسفه یکی می‌دانستند.
2- محدثین آرا مخالف را حتی به صورت نقل قول بر نمی‌تافتند. وقتی یکی از محدثین کتابی بر رد معتزله نوشت فقط به خاطر اینکه برخی از عقاید آنان را نقل کرده بود، احمد بن حنبل (امام احمد بن حنبل ابو عبدالله المروری البغدادی، - 241 164 ه.ق) رابطهاش را با او قطع کرد!

3- محدثین سر مسائلی همچون مناظره آدم و موسی (علیهما السلام)، گذاشتن پای خدا در جهنم و ... با متکلمین اختلافات اساسی داشتند. در زمان هارون وقتی یکی از محدثین داستان مناظره آدم و موسی را تعریف کرد یکی از متکلمین از چگونگی جمع بین این دو پیامبر پرسید. و هارون او را کشت!

مخالفین کلام معتقد بودند: «ان اکثر الکلام اهل الکلام فی هذه الامور بلا علم و لا عقل و لا شرع» (نعمانی، 1328ش: 84) در نوشته پیش روی شما به نظرات بعضی از کسانی خواهیم پرداخت که در رد کلام قلم فرسائی کرده‌اند. و همانطور که گفتیم مخالفت این عده با کلام به خاطر مخالفت‌شان با منطق و فلسفه بوده است. نگارنده در این مقاله نظرات سیوطی، غزالی و ابن تیمیه را بررسی کرده است.

جلال الدین سیوطی

در میان کسانی که با «کلام» مخالفت ورزیده‌اند «سیوطی» - عبدالرحمن ابی بکر ملقب به جلال‌الدین (849 - 911 ه.ق) از دانشمندان پر کار بوده است و در فقه، بیان، معانی، تفسیر و بدیع و نحو حدود 500 اثر از خود بر جای گذاشته است. (دهخدا، 1339: 786) - ویژگی خاصی دارد. او اصلاً به علم کلام نزدیک نشده است و برای اینکه به ناپاک جلوه دادن علم کلام بپردازد از شیوه «فقهی» و «روایتی» استفاده کرده است. او کتابی دارد به نام «الصون المنطق و الکلام عن فن المنطق و الکلام» او در این کتاب با تلاش فراوانی سعی دارد با نقل قول‌های فراوان از بزرگان سلفی و اهل حدیث جایی برای اینکه مخاطب به «کلام» بپردازد نگذارد. او در ابتدای این کتاب علت تألیف کتابش را دیدن فتوای «ابن‌صلاح» به حرمت منطق و علوم نقلی می‌داند. وی برای اینکه علت این فتوا را جستجو کند تلاش فراوانی می‌کند و به کتاب «نصیحه اهل الایمان فی الرد المنطق یونان» یا «الرد علی المنطقیین» ابن‌تیمیه (661 - 728) می‌رسد و قانع می‌شود و آن کتاب را خلاصه می‌کند به نام «جهد القریحه فی التجرید النصیحه» اینک به بررسی آرای سیوطی در کتاب «صون المنطق...» می‌پردازیم:

سیوطی برای اینکه ذهن مخاطب را برای ناپسند بودن کلام آماده کند به معرفی علم منطق و واضح آن می‌پردازد و از قول ابن تیمیه می‌نویسد: «واضح علم المنطق ارسطو طاليس رجل من اليونان و هو من قال يقدم العالم» و ادامه میدهد که یونان جایگاه مشرکین و ستاره‌پرستان بود که از یهودیان و نصاری بدتر بودند (سیوطی، 8: 1427). او در جایی دیگر به صراحت مشخص می‌کند که مخالفتش با کلام عقلی است و نه کلام نقلی:

«شیخ نصر مقدسی گفت که از ابی زید فقیه مالکی شنیدم که می‌گفت خدا بنی‌امیه را رحمت کند که بدعتی در دین نگذاشتند و اعمالشان مثل اعراب بود ولی وقتی خلافت به بنی‌عباس رسید که فارس بودند و بغض اعراب را داشتند در اسلام روزنه افتاد و ارکانش را فرو ریختند (خدا لعنتشان کند). آنها اولین کاری که کردند این بود که کتاب یونانیان را ترجمه کردند و وارد بلاد اسلامی کردند» (همان: 9).

او از ابن تیمیه نقل می‌کند: «ما اظن ان الله يغفل عن المامون و لا بدان يقابله علی ما اعتمده مع هذه الامه من ادخاله هذه العلوم الفلسفیه

بین اهلها ثم قال «الصفدی» ان المامون لمبتکر العقل و التعریب بل نقل قبله کثیر فان یحیی بن خالد بن برمک عرب کثیر امن کتب الفرس مثل کلیله و دمنه و عرب لاجله کتاب المحصطی من کتب الیونان و المشهور ان اول من عرب کتب الیونان خالد بن یزید بن معاویه لما اولع بکتب الکیمیا» (همان: 10)

جا دارد به شیوه‌های ترجمه آثار یونانی به عربی هم بپردازیم:

در آن زمان دو نوع ترجمه وجود داشت:

الف- ترجمه لغت به لغت و کلمه به کلمه افرادی مثل ابن الناعمه المحصی و یوحنا بن البطریق روی به این موضوع آوردند. و چون گاهی برای کلمه‌ای یونانی معادلی نمی‌یافتند همان را جای گذاری می‌کردند و همین باعث ورود لغات بیگانه به زبان عربی شد. (همان: 11) که این به مذاق سیوطی نحوی و اهل ادبیات خوش نمی‌آید.

ب- ترجمه جمله به جمله که مفهوم یک جمله را به عربی ترجمه می‌کردند. حسین بن اسحاق و جوهری از جمله این مترجمانند. (همان). صفدی ریشه اختلافات مسلمین را بعد از وفات پیامبر می‌داند و استناد به حدیث رسول الله که فرمود: «امت من بعد از من 73 فرقه می‌شوند که جز یکی همه در آتشند» می‌کند و ادامه می‌دهد ریشه مطالب عقلی و جدلی قبل از مامون بود و معتزله آن را تقویت کردند و با وارد کردن مباحث فلسفی در اصول دین در دین بدعت گذاشتند. (همان: 12)

رد فقهی:

بخش عمده‌ای از ردیه سیوطی بر کلام اختصاص به فتاوی بزرگان اهل تسنن دارد که در این بخش به آنها می‌پردازیم. یکی از دلایلی که فقهای مورد استشهاد سیوطی آورده‌اند این است که فلسفه و کلام در زمان صحابه قائلی نداشته است؛ «لاشک ان المجتهد یحرم علینا احداث القول لم یقل به احد و اختراع رای لم یسبق الیه و لهذا کان من شروط الاجتهاد معرفه الاقوال العلماء من الصحابه فمن بعدهم بعدهم اجماعا و اختلافا لئلا یخرق الاجماع فیه یختاره فوجب ذکر اقوال العلماء فی هذه المساله قبل اقامه الدلیل لکون الکتاب مولف علی طریقه الاجتهاد.»

او صحابه را چنین معرفی میکند: «اما الصحابه- رض- والتابعون و اتباعهم فلم یود عنهم فیه التصریح شی کلونه لمیکن موجودا فی زمنهم و انما حدث فی الاواخر القرن الثانی. و کان الامام الشافعی- رض- (متوفی 204 هجری) از ذاک فتکلم فیه و هو اقدم من راقبه حط (اسقط) علیه. (همان: 14)

اما نظر امام شافعی: آنچه باعث جهل مردم و اختلاف آنها شد ترک زبان عربی و میل آنها به زبان ارسطو بود. او برای دلیل فتوایش به آیه چهار سوره ابراهیم استناد کرده و می‌گوید هر که از لسان شرع عدول کند جاهل و گمراه است و به مقصد نمی‌رسد. (همان: 15) اما شافعی برای حرمت فلسفه و کلام به این روایت از ابوهریره استناد می‌کند: «کنا عند عمر بن الخطاب اذا جاءه رجل ساله عن القرآن «مخلوق هو و غیر مخلوق؟ فقال علی: هذه کلمه و یسکون لها ثمره و لو ولیت من الامر ما ولیت ضربت عنقه» و پیروان شافعی اعتقاد دارند: لهدیه العله حرم الشافعی - رض- نظرنی علم الکلام. (همان: 17) نقل شده شافعی حکم داده است اهل کلام را تازیانه زده از و از شهر تبعید کنید! (همان: 25)

سیوطی بعد از آنکه نظرات شافعی را بیان می‌کند به نظرات سایر بزرگان هم گذری می‌زند:

- خلاصه‌ای از کتاب ذم الکلام اسماعیل هروی:

فان هذه الامه لمتاتوا فی دینها من شیء ما او توفیقه من قبل التکلف و الجدال و هی داء الامم السالفه.... و کتاب..... انهی شی عنهما و الرسول المصطفی اکره الخلق لهما و قال احمد بن المحسن الفقیه الحنبلی، کل ما احدث بعد نزول هذه الآیه «الیوم الکت لکم دینکم..... مائده». 3 فهو فضل - فضول مذموم- و زیاده و بدعه و ملک من کان تلکم بکثره سوالهم و اختلافهم علی انبیاء. (همان: 33) هروی با بیان روایات متعدد از حضرت رسول پرداختن به فلسفه و کلام را جدال بی‌مورد و جدایی از کتاب و سنت دانسته و آنها را بدعت عنوان می‌کند:

- نظر ابن مالک: (همان: 56)

«ایاکم و البدع: قیل یا ابا عبدالله و ما البدع. قال: اهل البدع الذین یتکلمون فی اسماء الله و صفاته و کلامه و علمه و قدرته و لایستکون عما سکت عنه الصحابه و التابعون لهم.»

- نظر حارث محاسبی (متوفی 243 شافعی در کتاب الرعايه به نقل از او می‌گوید: اوهم جدال و مخاصمه را که ترک سنت نبوی است ثمره کلام می‌داند و آن را رد می‌کند. (همان: 75)

- نظر بخاری صاحب صحیح در کتاب خلق الافعال العباد: او بحث از اشیاء و مطالب پیچیده را ناپسند میدانند و از اهل کلام دوری می‌کرد و دلیلش احادیث از جمله این سخن عائشه است که «من تحمل عملا لیس امرنا فهو رد» (همان: 78)

- نظر ابن جریر طبری در صریح السنه، (310-324) او از مجتهدین شافعی بوده است که با کلام به شدت مخالف بوده است. (همان: 81)

- ابی‌احمد بن محمد الخطابی (متوفی 388 در رساله الغنیه عن الکلام. او هم با استناد به سیره سلف ورود در کلام و فلسفه را نهی میکند و با استهزاء می‌گوید: «خدایا ما را از حیرت جاهلان و قول در چیزی که فایده‌های در آن نیست نگه دارد.» (همان: 85)

- ابی‌القاسم اللالکائی در اصول السنه (متوفی 484 می‌گوید: «اوضح لجه و معقول کتاب الله الحق المبین» و با این کلام خط بطلانی بر نظریه‌های عقلی میکشد و سران معتزلی مانند نظام، علاف و جبائین را به شدت نقد می‌کند (همان: 91-106)

- الحافظ ابی‌بکر آجری (متوفی 360 در الشریعه می‌گوید: «وقتی مردی نزد مالک بن انس آمد و از شکست در مناظرهای ابراز ناراحتی کرد مالک به او گفت: دین رسول خدا واحد است و تو را می‌بینم که داری از دین خارج می‌شوی.» (همان: 107)

سیوطی سپس نظرات ابوطالب مکی در قوت القلب، ابو عمر بن عبد البر در بیان العلم، خطیب بغدادی در شرف اصحاب الحدیث، ابو مظفر بن سمانی در انتصار لاهل الحدیث را بیان نموده که همگی بر تحریم علم کلام اتفاق نظر دارند و بعد از آن سخن امام الحرمین را بیان

می‌کند:

- امام‌الحرمین جوینی (متوفی 478) که از اشعریون بود می‌گوید: «لاتشتغلوا الکلام فلو عرفت ان الکلام یبلغ بی مابلع تشاغلته به» - غزالی (505-450) (ق) در کتاب «تفرقه بین الایمان و الزندقه» چنین می‌گوید: «من اشد الناس غلوا و اسرافا طائفه من المتکلمین کفروا عوام المسلمین و زعموا ان من لا یعرف الکلام معرفتنا و لم یعرف العقائد الشرعیه بادلته التي حررناهما فهو کافر فهولاء ضيقوا رحمہ الله علی عباده اولاً و جعلوا الجنه وقف علی شردمه يسروا من المتکلمین ثم جهلوا ما تواتر من السنه ثانياً . (همان: 160) آنچه گذشت قسمتهایی از کتاب «صون المنطق و الکلام عن فن المنطق و الکلام» سیوطی بود که نویسنده در آن کوشیده بود مسلمانان را از شر «منطق و کلام» حفظ کند. وی در پایان کتابش مناظرهای میان متی بن یونس قنایی که از فلاسفه است و ابوسعید سیرافی از مخالفین علوم عقلی را آورده است.

غزالی:

غزالی - محمد بن محمد بن محمد بن احمد طوسی، کنیه اش ابو حامد و لقبش حجه الاسلام بود که در دوره سلجوقی می‌زیست. (معین، 1381: 6/1251) بر خلاف سیوطی خودش به تحصیل کلام پرداخته است و مدتی از زندگی اش را در نیشابور نزد امام‌الحرمین به فراگیری فقه و کلام می‌پرداخته است.

غزالی گرچه در کتب مختلف خود مثل «الجماع العوام عن العلم الکلام» و «تهافه الفلاسفه» و «احیاء علوم دین» به رد فلسفه و کلام پرداخته اما در جاهایی هم خودش به این دو علم پرداخته است. به همین دلیل ابن تیمیه به غزالی تاخته است و درباره او می‌گوید: «اولین کسی که منطق را با اصول مسلمین مخلوط کرد ابو حامد غزالی بود.» (سیوطی، 13: 1427) و در جایی دیگر می‌گوید: «غزالی زیاد از منطق استفاده کرده است و در اول کتاب «مسعتفی» مقدمه‌ای منطقی آورده است و در آنجا منطق را «میزان» گفته است و «قسطاس المستقیم» نامیده است. او هم در فلاسفه و هم در تأیید آنها کتاب دارد (کتاب المقاصد الفلاسفه در تأیید فیلسوفان است)» سپس ابن تیمیه دعا میکند که ان شاء الله غزالی توبه کرده باشد و از دنیا رفته باشد. (ابن تیمیه، 198-195: 1949) با این همه ما بررسی آرای غزالی که در دو کتاب احیاء علوم دین و تهافت الفلاسفه آورده است را آغاز می‌کنیم و نظر به سایر کتب او را به خواننده محترم وا می‌گذاریم.

احیاء علوم دین:

غزالی در جلد اول این کتاب ابتدا به فضیلت علم و انواع آن اشاره میکند. او پرداختن به علم اعتقادات را فقط برای کسانی جایز میدانند که در دلشان شکی دارند و می‌گوید: اگر در شهادتین شک خطور کرد فرا گرفتن علم تا هنگام نابودی شک واجب است.

«و اما الاعتقادات و اعمال الغلوب فیجب علمها بحسب الخواطر فان خطر له شک فی المعانی التي تدل علیها کلمات الشهاده فیجب علیه تعلم ما یتوصل به الی ازاله الشک.» (غزالی، 26: 1406) در واقع او مردم را تا آنجا ممکن است از پرداختن به این علوم بر حذر می‌دارد و می‌افزاید: «اگر کسی شکی نکرد و از دنیا رفت بر اسلام مرده است.» (همان)

او با کلام مخالف است چون معتقد است: کلام یا شامل ادله‌ای است که مفید است که آنها در قرآن و در اخبار آمده است؛ و یا غیر از این است که هر چه خارج از قرآن و اخبار باشد، یا مجادله ناپسند است و بدعت و یا فتنه‌انگیزی است. و ماندن در گفته‌های آنها که بیشترش هندیان و با طبع ناسازگار است غرق شدن در چیزی است که جز دین نیست و باعث فرو رفتن در بدعت‌ها می‌شود. اما غزالی با این همه حرمت پرداختن به کلام را نفی می‌کند و می‌گوید: ولی حکم آن امروز تغییر کرده است و آن از باب اضطرار و مقابله با بدعت‌هاست و لذا امروز واجب کفایی است که عده‌ای محدود به آن روی آورند. (همان: 33) شاید با این صحبت جواب ابن تیمیه هم که غزالی را به خاطر این که در بعضی آرائش به منطق و کلام و فلسفه روی آورده داده باشد.

غزالی در همان کتاب انواع علم را برمی‌شمارد ولی از کلام و فلسفه نامی نمی‌برد. در مورد اینکه چرا کلام را علم نمی‌داند در بالا گذشت اما اینکه چرا فلسفه علم نیست می‌گوید: فلسفه به خودی خود علم نیست و متشکل از چهار علم است:

1- هندسه و ریاضی که مباح هستند. - 2 منطق که از دلیل و حد صحبت می‌کند و این دو وارد علم کلام می‌شوند. - 3 الاهیات که بحث از ذات و صفات خداست و وارد در کلام است. - 4 طبیعیات که بعضی از آن مخالف شرع و دین و حق است. (همان)

غزالی سپس علوم مذموم را برمی‌شمارد و سومین نوع از آن علوم را علمی می‌داند که فرا گرفتن آنها سودی ندارد و دعا می‌کند «نعوذ بالله من علم لا ینفع» و بحث از اسرار الهی کاری که فلاسفه و متکلمین می‌کنند را از همین باب می‌داند و روی گرداندن مردم از این دو طائفه را واجب می‌داند و می‌گوید چه بسیاری از افراد که به خاطر جهل به بعضی از امور سود برده‌اند و مثالی می‌آورد با این مضمون که گاهی اطبا بیماران را از بیماری‌شان آگاه نمی‌کنند و همین جهل باعث بهبودی او می‌شود. در واقع غزالی بیشتر به عوام الناس توصیه می‌کند تا به کلام و فلسفه نزدیک نشوند. (همان: 43)

تهافت الفلاسفه: غزالی در این کتاب تناقض‌گویی‌های فلاسفه را بررسی می‌کند. او در علت تألیف این کتاب می‌گوید: عده‌ای را دیدم که شاعران اسلامی مثل نماز و روزه و کنار گذاشته‌اند و به کفر نزدیک شده‌اند بررسی کردم متوجه شدم کفر آنها به خاطر نام‌هایی از قبیل سقراط و افلاطون و ارسطو است آنها فکر می‌کنند اگر به سلک اینان در آیند فاضل شده‌اند و بر مردم برتری دارند لذا وقتی کودنی این گمراهان را دیدم تصمیم گرفتم در رد فلسفه و تناقضات فیلسوفان کتابی بنویسم تا کسانی را که فکر می‌کنند فلسفه نیکوست و روشهای فیلسوفان عاری از تناقض است آگاه کنم. (غزالی، 2: 1361)

وی برای اینکه به صحبت‌های خویش استحکام بخشد می‌گوید اولین تناقضات را خود فلاسفه نخست مرتکب شده و کشف کرده‌اند: «اشتباه فیلسوفان طولانی و نزاع‌شان زیاد است. ارسطو بر استاد خویش رديه نوشته است و گفته افلاطون و حقیقت هر دو دست من هستند

ولی حقیقت دوست داشتنی تر است. « فلذا به عقیده غزالی نمی توان به فیلسوفان اعتماد کرد چون به ظن و تخمین حکم میکنند و کم خردان را می فریبند اگر چنین نبود آنها هم باید مانند علمای حساب اختلافی با هم نمیداشتند. (همان: 4)

غزالی معتقد است فیلسوفان فریبکارند. از فریبکاری های این قوم این است که وقتی اشکالی بر آنها وارد می کند، می گویند که این علوم الهی بر اذهان هوشیاران نیز دشوار است و در پاسخ به اشکالات جز به پیش کشیدن ریاضیات و منطق اقدام نمی کنند تا کسی که در کفر خود از آنها تقلید کند، اگر اشکالی از مذهب آنها به ذهنش رسید ظن نیکو کند و بگوید علوم آنها راه حل برای مشکل دارد ولی چون من منطق و ریاضی نمی دانم نمی فهمم! در حالی که ریاضیات اصلاً ربطی به الهیات ندارد. (همان: 7-10)

او سپس به بررسی تناقضات فلاسفه و ایرادهایی که به نظریات آنها وارد می کند می پردازد و در آخر کتاب می گوید: اگر از من بپرسید با توجه به مطالب گفته شده آیا به طور قطع به کفر آنان فتوی می دهید و کشتن آنها را جایز می شمارید؟ گوییم: در سه مسئله حتماً کافرند:

1- مسئله قدم عالم و اینکه همه جواهر قدیمند.
2- اینکه خدا به جزئیات حادث از سوی اشخاص آگاهی ندارد.
3- انکار آنان به برانگیختن تنها در محشر. که این سه به هیچ وجه با اسلام سازگار نیست و هیچ یک از فرقه های اسلامی بدین اعتقاد نیستند. اما در غیر این سه مسئله گفته هایشان به معتزله نزدیک است پس هر که تکفیر اهل بدعت را اراده کند اینان را هم تکفیر می کند. (همان: 155)

البته غزالی کتابی دارد به نام «الجام العوام عن العلم الکلام» که منحصراً در رد کلام است. ابن تیمیه:

او یک سلفی متعصب است - طریق سلف یعنی پیرو صحابه و تابعین و محدثان بزرگ قرن 2 و 3 ه. ق بودن. (بجنوردی، 3/ 1369: 179) وی در رد فلاسفه و متکلمین از هر عبارتی - حتی رکیک - استفاده کرده است. مثلاً درباره ابن سینا و خانواده اش می گوید: آنها ملحد هستند و مثل ارسطو علم بالله نداشته است. ابن سینا هر چه از دین می شناخت می خواست با عقل جمع کند مثل معتزله و رافضه که البته اینها از او بهتر بودند. ابن سینا به تبعیت از فلسفه فاسد ارسطو - گرچه برخی را اصلاح کرد - از حقیقت علم و دین خارج شد. حتی قول جهمیه - که از بزرگترین بدعت گذاران در مسلمین بودند - که می گفتند: «الایمان مجرد معرفه الله» از قول اینها بهتر است. (ابن تیمیه، 1949: 143-146)

ابن تیمیه دین اسلام را دین فطرت می خواند و عقل را موافق و مطابق نقل می شمرد و حتی احکام عقل را موافق و مطابق با نقل می داند. بدیهی است چنین کسی که به شدت اهل ظاهر است، با علوم عقلی مستقل مخالف است و با حکما و فلاسفه که در باره خداشناسی و کلام عقایدی مستقل اظهار داشته اند مخالفت کند و آنها را جوجه فیلسوف (فراخ الفلاسفه) بداند. (بجنوردی، 3/118: 1369)

ابن تیمیه می گوید فلاسفه و متکلمین حقیقی را ثابت نکرده اند و اصولی که بنا نهاده اند با حقیقت متناقض و معارض است و آنها این اصول را بر آنچه پیغمبر اسلام آورده است مقدم می دانند. فیلسوفان خود را برتر از نبی می دانند و نبوت را از سنخ رویا. به نظر او عقل در جایی معتبر است که با قرآن و حدیث معارض نباشد. (ابن تیمیه، 1949: 178)

به هر حال ابن تیمیه و همراه او حنابله اشتغال و فراگیری کلام و فلسفه را مذمت کرده اند. اما دکتر البوطی می گوید که خود ابن تیمیه هم مشغول به کلام و فلسفه بوده است و در جز سوم از مجموع فتاوایش قیام های فلسفی به کار برده است. (کثیری، 282: 1425)

نظرات و ردیه های ابن تیمیه را در کتاب مشهور الرد علی المنطقیین مورد بررسی قرار می دهیم. او در این کتاب ابواب مختلف منطق (حد و قیاس و استدلال و ...) را مورد بررسی قرار می دهد. او منطق را علمی بلاقول می داند. ان التصورات غیر البدیهیه لا تنال الابالحد. سلب بلاعلم فهو قول بلاعلم. در ذیل فهرست وار دلایل ابن تیمیه را در رد منطق در قسمت حد بیان می کنیم:

- تعریف محدود به حد الآخر التسلسل.

- تصور مفردات العلوم بغیر الحدود.

- لایعلم حد مستقیم علی اصلهم

- الحد الحقیقی اما متعذر و اما معتسر

- معرفه الانواع بغیر حد اولی من معرفه ما لا ترکیب فیه

- سبقیه تصور المعنی علی العلم بدلاله اللفظ علیه

- امکان تصور المعنی بدون اللفظ

- جمیع الموجودات يتصورها الانسان بمشاعره فقط

- لایمکن النقص و المعارضه الا بعاد تصور المحدود بدون الحد

- البداهه و النظر لیس من لوازم معلومات.

او تمامی این موارد را توضیح می دهد و در ابواب دیگر هم چنین روشی را دنبال می کند او می گوید: فساد از آنجا شروع شد که گفته های منطقیون با علوم نبویه و سایر علوم خلط شد و این کلامی است که سلف از آن نهی می کند. متکلمین قدیم راضی نبودند در ورطه حدود بر طریقه منطقیون بیفتد و این حدود فایده علمی ندارد و فقط کلام را زیاد می کند برای همین آنان را اهل کلام نامیدند او علم منطق را وجودی کلی می داند که در ذهن جای دارد و نه در خارج و علمی به موجود خارجی نیست نه به خالق نه به مخلوق و این بر خلاف «علم اعلی» نزد مسلمین است که علم به خداست. و ابن تیمیه خدایی را که در خارج نباشد و فقط ذهنی باشد را بر نمی تابد. او حتی قایل به جسمانیت خداست مشخص است کسی با این عقیده در برابر خدایی که فلاسفه معرفی می کنند به شدت مقابله نماید.

آنچه از پیش روی شما گذشت مختصری از مخالفت های گسترده با منطق و فلسفه و کلام بود. تعصبات دینی و گاهی قومی و زبانی باعث شده عده ای به شدت با این علوم به مخالفت برخیزند و کسانی را که به این فراگیری این علوم می پردازند را حتی بدتر از کافرین و مشرکین بنامند.

فهرست منابع

- ابنتیمیه، (1949م) الرد علی المنطقیین، بمبئی، قیمه.
- بجنوردی، سیدمحمد کاظم، (1369ش) دایرهالمعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- دهخدا، علی اکبر، (1339ش) لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران.
- سیوطی، جلالالدین، (1427ق) صون المنطق و الکلام عن فن المنطق و الکلام، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول.
- شبلی نعمانی، (1328ش) تاریخ علم کلام، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، رنگین.
- غزالی، محمد، (1406ق) احیاء علوم الدین، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول.
- —، (1361ش) تهافت الفلاسفه، تهران، نشر دانشگاهی.
- کثیری، سید محمد، (1425ق) السلفیه بین اهل السنه و الامامیه، بیروت، الغدیر، چاپ دوم.
- معین، محمد، (1381ش) فرهنگ معین، تهران، امیر کبیر.